راه راه ۳۴۰

مدیر و رئیس خونه

نازنین اسماعیل‌زاده

چرخه قهرمانانه زنان شاغل

زهره کاظم‌زاده

بخش اول: مرخصی زایمان یا ابدی؟
وقتی فرم درخواست مرخصی زایمان را پر می‌کردم مدیر بخش با لبخندی ملیح تماشایم می‌کرد انگار نه انگار که چندماه پیش وقتی خبر بارداری من را شنید، جوری نگاهم کرد که گویی برق سه فاز به او وصل کرده و گفته بودم: «سلام. من تصمیم گرفتم چند ماه به مریخ سفر کنم، شاید هم دیگه برنگشتم!» اما وقتی فرم امضا شده را تحویلش دادم با مهربانی گفت: «نگران نباش جای تو را نگه می‌داریم.» من هم با لبخند کش‌داری که حاصل داریه و تنبک زدن در تمام وجودم و شکاندن گردو با دم نامرئی خودم و فرزندم بود، جمله تشکرآمیز ویژه‌ای تحویلش دادم.
وقتی بعد از ۴ ماه با همان سیستم پیش‌فرض مثبت‌اندیشی و خوش‌باورانه‌ای که از بدو کودکی رویم نصب شده است به اداره برگشتم، آنجا بود که متوجه شدم وقت آپدیت این سیستم قدیمی‌ام فرا رسیده. «جای من» را نگه داشته بودند اما نه روی صندلی اداره بلکه در پوشه‌ای درون فایل زرد رنگِ «کارکنان غیرفعال»! بین «پروانه» که ۳ سال پیش رفت کانادا و «خانم بهرامی» که هنوز هیچ‌کس نمی‌داند دقیقاً کجاست.
میزم به انبار موقت پرونده‌های بایگانی تبدیل شده بود. جوانی بیست‌وچندساله با ژست صاحبخانه روی صندلی‌ام نشسته بود و با اعتماد به سقف کاذب مردانه‌اش درباره برنامه‌ریزی استراتژیک، حرف می‌زد. مدیر در حالی که صندلی زهواردررفته آبدارخانه را به اتاق می‌آورد با لبخندی مصنوعی گفت: «خب بالاخره باید کارها می‌چرخید، شما فعلا اینجا بنشینید.»
اولین وظیفه‌ام پس از بازگشت، آموزش جانشینِ من شدن به آن پسر بود! البته حقش بود و برازنده. به هر حال او مرد است و متعهد به کار دائمی. دائم‌الخدمت، فاقد درد زایمان و نیازمند احترام مضاعف. فرزندآوری و از این دست مسؤولیت‌ها ندارد. من اگر بگویم مدیرم سنگ است، به سنگ توهین کرده‌ام.
بخش دوم: پروژه محرمانه جایگزینی پیش از جایگزینی
کشف کردم شرکت یک ماه قبل از زایمانم آگهی استخدام داده بود با این عنوان: «به یک نیروی جوان و مجرد و پرانرژی نیازمندیم.» با شرایط: ترجیحا آقا، عدم نیاز به مرخصی‌های غیرمترقبه (مثل زایمان)، تعهد کامل به سازمان...
این همان لحظه‌ای بود که فهمیدم مرخصی زایمان در سیستم کاری ما بیشتر شبیه آفزدن در یک بازی آنلاین است. وقتی برمی‌گردی همه چیز لِولِش عوض شده و تو باید از صفر شروع کنی. خیلی عالیه!
بخش سوم: بازگشت قهرمانانه با نقش جدید
مدیر با کلی منت و صحبت در رابطه با اهمیت ارتباطات با مشتری و الزام رعایت حق ارباب رجوع، من را به بخش دیگری منتقل کرد و اصرار داشت که بخش پاسخگویی به مشتری نوعی مدیریت تولید محتوا و مارکتینگ است اما از نوع کلامی!
بخش چهارم: سن طلایی
چندین سال بعد از بازگشت، متوجه شدم زن در ۴۰ سالگی در شرکت‌ها جانداری خاص با گونه‌ای جدید محسوب می‌شود: پیر برای ارتقا، جوان برای بازنشستگی. دقیقا یک مانع عجیب و غریب شبیه سقف شیشه‌ای برای او ساخته‌اند. نامرئی اما بتنی، شفاف اما غیرقابل عبور و طراحی شده برای زمانی که یک زن فکر کند: «خب بعد از ۱۵ سال کار، تلاش، اضافه‌کاری و... وقتشه برم یه طبقه بالاتر» سیستم هم با پوزخند می‌گوید: «عزیزم زوده ولی فقط تا زیر سقف مُجازی!» این زود می‌تواند شامل بازه زمانی ۳۰ تا ۵۰ سالگی باشد که البته بستگی به سیاست شرکت دارد.
بخش پنجم: آپشن اضافه
شرکت یک همایش با عنوان تعادل کار و زندگی برگزار کرد. سخنران آن یک آقای مجرد ۵۰ ساله بود که ۲ ساعت درباره مدیریت زمان صحبت می‌کرد. همایش اختیاری بود اما عدم حضور در آن بی‌تعهدی محسوب می‌شد. من در حالی که به چپ متمایل شدم به همکارم گفتم کاش آقایان هم آپشن زایمان داشتند تا حداقل کمی محدودیت خانم‌ها را درک می‌کردند. سمت چپم را که نگاه کردم فهمیدم اشتباها پیام را به معاون رئیس انتقال داده‌ام. البته الان که فکر می‌کنم حقش بود.

میگم ماشین بخر میگی کو پولش؟
علاءالدین داری.... اما کو غولش؟
برای من نمی‌گیری النگو
چرا که پول رو کردی هَپولش
سیده‌فاطمه حسینی

خدا زن را چه زیبا آفریده
و حالا روز ایشان سر رسیده
دو چشمش منتظر از بهر کادو
نترس آقا چرا رنگت پریده!
زهره محمدزاده

هوا آلوده و ویروس بسیار
کلاس درس تعطیل است انگار
شده مادر در این عید مبارک
به چنگال مجازی‌ها گرفتار
سیده‌فاطمه حسینی

فال حافِـــــردوسی

هانیه‌سادات حسینی‌زاده

تن از خوی پر آب و همه کام ز خاک
زبان گشته از تشنگی چاک چاک
تفسیر:
ای صاحب فال! بیا، ببین چه بیتی برایت آورده‌ام. در خواب هم نمی‌دیدی کسی ۱۰، ۱۱ قرن پیش، به همه مشکلات امروز یک‌جا در یک بیت اشاره کند. حالا چه می‌شود اگر آن یک نفر به جای حافظ، فردوسی باشد؟ همیشه شعبان (یعنی حافظ)، یک بار هم رمضان (یعنی فردوسی)! به هر حال حافظ بنده خدا هم زندگی دارد؛ هم شاخه نبات و هم شرایط سیاسی و... اصلا شاید در برهه حساس کنونی زمان خودش بوده.
پس ای صاحب فال! یا شاید بهتر است بگویم «خواهرم»! این‌جور که از بیت برمی‌آید، تو کسی جز یک مادر نیستی!
چون صبح به بچه‌ها لباس گرم می‌پوشانی و عرق می‌کنند، عصر لباس معمولی می‌پوشانی و یخ می‌کنند؛ باز شب با لباس گرم بیرون‌شان می‌آوری و بُزلرز می‌زنند. آخرش هم بیست و چاری مریضند!
پس مراقب خودت باش و با تن پر عرق بیرون نرو، که نچّایی! چون وسط مریض‌داری، اصلا وقت سر خاراندن هم نداری، چه برسد به مریض شدن.
از آن طرف، با این هوای آلوده هم دهانت پر ز خاک است و هم روی میز و طاقچه‌هایت؛ چون یک چشمت به برنامه شاد برای بچه بزرگ‌تر است که یک‌دفعه به صندوقچه بازی‌های گوشی دستبرد نزند و یک چشمت به شادی فرزند کوچک‌تر است که دارد با خنده، لیوان آب‌آلبالویش را در کفش‌های جاکفشی خالی می‌کند!
پس اگر می‌توانی از این آلودگی فرار کنی، فرار کن. اگر هم در خانه می‌نشینی، به زمین و زمان فحش بده تا دلت خنک شود. البته حواست به سطح فحش‌هایت باشد که اگر یک وقت بچه‌ها یاد گرفتند و به عمه بزرگ پدرشان، وسط ختم عموی آخری تکرارش کردند؛ آبرویت به طور کامل نرود.
ولی در هر حال به خدا امیدوار باش و دعا کن که سال دیگر، مجبور نباشی همراه با نماز باران، نماز توفان هم بخوانی؛ چون با این کم‌آبی، به هر قطره آب دهانت برای گفتن: «خانوم‌تون تکلیف فرستاده»، «الان من سر کلاسم یا شما؟»، «باز که تو داری بازی می‌کنی!» و... نیاز داری!

فوری فوتی!

فرشته پناهی

دوش طفلم به صبح می‌نالید
خوابم از چشم رفت و از سر هوش
پدرش گفت: لالالا پیش‌پیش!
و دوباره سه سوته شد خاموش!
بعد مادر شدن گذاشته‌ام
روی امیال خویشتن سرپوش!
همه در خواب و بنده گیج و خمار
می‌دود بچه عین اسب چموش
یکی از دوستان مخلص من
که پر از ایده است و بس باهوش
گفت: باور نداشتم که تو را
بچه‌ای اینچنین کند مدهوش
گفت: تا بچه را بخوابانی
هی دیفن‌هیدرامین بکن تو گلوش
گفتم: این شرط آدمیت نیست
مخ بچه چنین شود مخدوش
گفت: وقتی که چاره نیست بزن
دوسه ساغر ز خمّ باده‌فروش...
نول و فازم که می‌شود قاطی
گاه می‌آورم حسابی جوش
می‌شوم یکهو جامع اضداد
اشک و لبخند و نیش همره نوش
طفل بیچاره‌ام در این لحظه
توی سوراخ می‌دود چون موش!
گاهی اینقدر گیج و ویجم که
هست عینک به چشم و گویم کوش؟!
خسته‌ام آنقدر که وقت سحر
مرغ تسبیح‌گوی و من خاموش
خواهشی دارم از شما مردم!
مادری را که آمده به خروش
زود و فوری به داد او برسید
این سخن را فرو کنید به گوش!

فرهنگ واژگان زنان

عارفه زراعتی

روز زن. [زِ زَ]. آن روز که محبت به مادر ورمی‌قُلُمبَد. روز هدیه دادن موفقیت فرزندان به جای کادو.

هدیه روز مادر. [هِ زِ دَ]. آنچه مادران ادعا می‌کنند نمی‌خواهند اما می‌خواهند. ظروفَ آشپزخانه. کارت هدیه.

هدیه روز زن. [هِ زِ زَ]. آنچه وجودش باعث محبت و نبودش باعث کبودیست. درّ قدیم‌الایام طلا.

طلا. [طَ]. قوت قلب زنان. تا ۱۰ گرم کالای اساسی و بالاتر، کالای تجملی. نامی دخترانه.

بازار. محلی برای امحاکردن اموال شوهر.

سرویس ۷ پارچه قابلمه. [سِ بْ لَ]. محبوب مادر. آنچه خط انداختنش منتهی به مرگ است، حتی شما پسر قندِ عسلِ عزیزِ مادر.

سماور. [سَ وَ]. تراپیِ مادربزرگ. وسیله تولید باکیفیت چای.

موی کمند. [کَ مَ]. آنچه زیادش روی سر کم و کمش در غذا زیاد است. گیسو. زلف.

اسکاچ. [اِ سْ]. ابزار تراپی. وسیله تخلیه حرص درونی. ابری کفی.

کفش تق تقی. [کَ تَ قْ]. پاپوش مورد علاقه بانوان از ۳ سالگی تا تهش. گالش مرتفع.

آرایشگاه. [یِ شْ]. محلی برای بکش و خوشگلم کن. نوعی خانه تیمی.

میکاپ. [مِ پْ]. تبدیل صمد به صنم. عمل خوشگلاسیون موقت.

مهمانی زنانه. [مِ هْ زَ]. خطر. جایی که نباید زنان بروند. محلی برای چشم و هم‌چشمی.

جاری. زن برادرشوهر. آنکه بود و نبودش بلاست. ویترین خریدهای بعدی.

گوی خیطوط

قسمتی از خاطرات میس بریجیت نانوچیز فرانسوی در ایران

فرزانه فولادی

یکی از موارد عجیبی که ندای اوه مای گاد مرا در سفر به ایران از حلقم بیرون کشید آشنا شدن با یک خانم ایرانی بود که گفتند اولین دکتر نانوتکنولوژی در ایران است و بیا و ببین چه احترام و تکریمی؛ چه بزرگداشت و اِهن و تُلپی!
با دکتر و ایرانش مشکل نداشتم چون هر چیز عجیب و غریبی از این کشور و دکترهایش برمی‌آید اما آن نان و تکنولوژی را به نظرم آمد من هم باید امتحان کنم شاید طعمش مثل بریانی اصفهان خوشمزه باشد که البته در سفرم فرصت نشد؛ باشد برای سفر بعدی.
بعد هم گفتند ایشان در هلند دکترای تخصصی نانومدیسین را از دانشگاه VUMC آمستردام گرفته، خب! مسلم است که هلند دکتر خوب تربیت می‌کند. این که چیزی نیست. من خودم کارشناسی نان و مدیتیشن از دانشگاه نیوجرسی دارم. حالا اگر پایان‌نامه‌اش از برترین پایان‌نامه‌های اروپا بوده و ۱۰ تا مقاله ISI از آن درآمده که مهم نیست، مهم این است که در کشور هلند تحصیل کرده است.
رفقای این خانم که معلوم نیست با چه مقدار پول تطمیع شده‌اند گفتند ۱۲ اختراع ثبت کرده. این هم چیزی نیست؛ چیزی که فراوان است اختراع.
تازه می‌گویند فرمولاسیون نانویی گیاهان دارویی و مواد موثره را پیدا کرده؛ من که نفهمیدم یعنی چه ولی به نظرم استثناً این یکی خوب است چون مواد موثره‌اش حداقل به درد من یکی می‌خورد. نگویم که وقتی دیدم این بانو چادری هم هست تصمیم گرفتم ترند اولین زن شاخ‌دار را از آن خودم کنم. آخر چطور ممکن است؟
اما چیزی که قطعی است این است که عمراً به همچین آدمی بشود مادر گفت چون من یکی، از پس امورات این تدی خودم برنمی‌آیم. هنوز که هنوز است یاد نگرفته در ظرفش پی‌پی کند و دائم باید از دورتادور خانه لکه‌برداری کنم. آن وقت می‌گفتند این خانم با ۴ تا بچه قد و نیم قد مراحل تحصیل و کارش را گذرانده.
اما آخرش از همه جالب‌تر بود که با همین گوش‌های خودم شنیدم که این خانم دکتر که اسمش بی‌بی فاطمه حقیرالسادات است عضو شورای شهر یزد هم هست که متاسفانه در اثر برق‌گرفتگی از این خبر خشک شدم و الان به جای شغل قبلی‌ام به عنوان مانکن پشت ویترین مغازه‌ای کار می‌کنم. تا ما باشیم زن‌های ایران را دست کم نگیریم. اوه مای گاد اصلا به من چه مربوط بود؟

روززن

فریبا رئیسی

ای خانم نازنین دلبند
سرسبزی خانه‌ای خردمند
وقتی برسم خانه برایم
بگشا بغل و بریز لبخند
تا دفع شر از من بنمایی
کن دود برایم دو پر اسپند
من هم بکنم خانه‌تکانی
جان ننه‌ام از سی اسفند
گیرم شب عید ماهی‌ات را
بی‌واسطه با فنون ترفند
از فیش حقوق و حق همسر
مانده است برای خرجت آکبند
دست تو طلا، مرض نبینی
هدیه بدهد تو را خداوند
من هم بخرم برای دستت
ضد عرق و برند مچ بند
هر وعده بده کباب چنجه
شاید شوم از دست تو خرسند
روز زن و مرد را تو اکنون
از بابت هدیه کن برآیند
جوراب همیشگی کجا و....
ول کن ندهم دگر تو را پند
گاهی که زنم به جان تو نیش
زنبور منم تو شهدی و قند
هستی تو به هر جهت مجهز
با تابه و غیر آن پدافند
پژواک صدای من تویی تو تو تو....
من پشت توام چو کوه الوند

کاریکاتور: محبوبه معماریان

گمشده

کادوی روز زن گم شده. این کادو که قبلا انگشتر و گردنبند طلا بود با افزایش تساعدی قیمت طلا، به مکانی موسوم به پشت گوش نقل مکان کرده است.
از یابنده تقاضا می‌شود آن را به عنوان هدیه روز زن، به مادر یا همسر خود تقدیم و محبت و ذوق آنها را به عنوان مژدگانی دریافت کند.

نیازمندی‌ها

ابزار تربیت فرزندان‌تان را از ما بخرید
فروش ویژه دمپایی ابری
قدرت پرتاب بالا
۱۰٪ تخفیف روز مادر

فروش کبد
زیر فی بازار
تخفیف ویژه
جهت بازیگران از تولد برگشته

چند قوطی رنگ سیاه
قیمت قبل
فقط دارندگان سیم‌کارت سفید تماس بگیرند

به تعدادی مادر با قابلیت تقسیم شدن
به چند مادر جهت کلاس‌های آنلاین
نیازمندیم.

آیا همسرتان روز زن را فراموش کرده؟
او را به ما بسپارید
انجمن اهدای عضو قاشقچی

به یک سقف کاذب جهت زدن بالای قیمت دلار
نیازمندیم

ضمیمه طنز راه راه کاری از باشگاه طنز و کاریکاتور انقلاب اسلامی
دبیر سرویس نثر: فاطمه بوجار
دبیر سرویس شعر: فریبا رئیسی
دبیر سرویس کارتون: ثمین سلیمانی نژاد
صفحه‌آرا: فاطمه احمدی
راه‌های ارتباطی
مجموعه رسانه‌های باشگاه طنز و کاریکاتور انقلاب اسلامی
https://zil.ink/bashgahtanz